

"مجازات اعدام": واقعیتها!؟

"مجازات اعدام" مسئله‌ای مهم و حساس در جامعه است. کمتر کسی است که در قبال این مسئله بحثی حاد و یا موضعی قاطع نگرفته باشد. حزب ما هم، حزب کمونیست کارگری ایران، در برنامه‌اش برای "یک دنیای بهتر" در بخش موازین اجتماعی و فرهنگی مدرن و پیشرو در این زمینه می‌گوید: "مجازات اعدام باید فوراً لغو گردد. اعدام یا هرنوع مجازات متضمن تعرض به جسم افراد (نقص عضو، تنبیه بدنی، و غیره) تحت هر شرایطی ممنوع است. همچنین مجازات حبس ابد باید لغو شود."

اما بحث "مجازات اعدام" چه مکان و جایگاهی در جنبش ما، یعنی جنبش کمونیسم کارگری و سیستم فکری ما یعنی مارکسیسم دارد؟ اهمیت سیاسی این بحث در مجموعه دعوای جاری موجود در جامعه چیست؟ حساسیت ما از چه زاویه‌ای است؟ راستش در جواب باید گفت که جان انسانها برای ما عزیز است. یک نفرش عزیز است، جمعش عزیز است و اصلاً دعوای ما بر سر سرنوشت و موقعیت و حرمت انسان است. اما انسان در جامعه زندگی میکند و یک پدیده اجتماعی است. در نتیجه مقوله اجتماع وارد معادله میشود. از اینرو دعوای ما بر سر سرنوشت انسان در جوامع کنونی است. کسانی که با برنامه و اهداف ما آشنایی دارند میدانند که ارتقا و بهبود زندگی انسانها، بالابردن درجه رفاه و حرمت آنها، برابری موقعیت انسانها، رشد خلاقیت و توانائیهای آحاد جامعه و کلاً ایجاد جامعه‌ای که این شرایط را تضمین کند، بخشی از اهداف مبارزات اجتماعی ماست. بطور خلاصه باید بگوییم که اصولاً رهایی انسان فلسفه مبارزه سیاسی ماست. ما از فعالیت‌های اهداف معینی را دنبال می‌کنیم. اساس این هدف، آزادی و رهایی کامل انسان از قید بندهای جوامع طبقاتی موجود و ایجاد جامعه‌ای کمونیستی است. اما در این دعوا نفس خود انسان، موجودیت انسان برایمان گرانبهاست. سرنوشت انسان و حرمت انسان برایمان عزیز است. این موضع مارکسیسم است. این موضع جنبش کمونیسم کارگری است. در فلسفه اخلاق مارکسیسم زندگی و حیات انسان محترم است. تمام صور حیات موجودات ارزشمند است. مسئله "مجازات اعدام" از اینرو برای ما حائز اهمیت زیادی است.

صورت مسئله :

مسئله از طرف مدافعین "مجازات اعدام" معمولاً اینطوری فورموله میشود که فرد خاطی، یعنی کسی که قانون را، که ادعا میکنند حاصل اراده و توافق جمعی جامعه است، زیر پا گذاشته، یعنی مجرم را باید مجازات کرد. نوع مجازات هم بر مبنای شدت جرم تعیین میشود! می‌گویند "مجازات اعدام" اساساً حق مجرمی است که خطای سنگینی مرتکب شده است! کسی را کشته است، اقدامی برای سرنگونی نظام انجام داده است، جاسوسی کرده است و یا عملی از این نوع انجام داده است. بعلاوه تاریخاً هم مجرمین را مجازات کرده‌اند و همه هم قبول دارند که مجرم باید مجازات شود!

بسیاری از فلاسفه بورژوا هم این مقولات را تئوریزه کرده‌اند. مثلاً کانت تا آنجا پیش رفته که می‌گوید، اصلاً مجازات پیش شرط وجود جامعه مدنی است؟ و یا اینکه اگر قرار باشد روزی جامعه مدنی منحل شود قبل از انحلال باید تمام کسانی که در صف اعدام قرار دارند اول اعدام گردند و سپس جامعه منحل شود! همچنین جان استوارت میل گفته، اعدام یکی از اشکال کمتر وحشی مجازات برای جلوگیری از تکرار جرم است؟! بهر حال مسئله معمولاً اینطور مطرح می‌شود که با فرد مجرم چه باید کرد؟ و چنین جواب می‌گیرد که باید مجازاتش کرد و به دنبالش یک سری اقدامات قضایی و مجازاتی و کلاً دستگاه‌های متفاوت سرکوب نظام موجود، دادگاه و قاضی و دادستان و زندانبان صحنه گردان میدان می‌شوند. ظاهراً مسئله و جواب مسئله هر دو معین و روشن‌اند!

اما در تقابل با این مجموعه و این شکل از فورمولبندی مسئله یک سری سئوال‌ها را باید مطرح کرد. از قبیل اینکه: اصلاً جرم چیست؟ چه کسی تعیین می‌کند که جرم چیست؟ مجرم کیست؟ چگونه تعیین می‌کنند مجرم کیست؟ کلاً چه اقداماتی جرم شناخته می‌شوند و چه جنایاتی جرم شناخته نمی‌شوند؟ بعلاوه هدف از مجازات چیست؟ فلسفه مجازات چیست؟ نوع مجازات را چه کسی تعیین کرده است؟ "مجازات اعدام" برای چیست؟ چه هدفی را دنبال می‌کند؟ بحث حاضر جوابیست به این سئوال‌ها. نقدی است بر کلیه مفروضات ارائه شده در زمینه مجازات اعدام در جامعه حاضر. بحثی است در نقد جامعه‌ای که انسان را اعدام می‌کند. به این اعتبار بحثی است برای بالا بردن خودآگاهی جامعه نسبت به خودش. دفاعیه‌ای است از حرمت انسان. تلاشی است برای مبارزه با عقب ماندگی و جهالت در جامعه. و بالاخره بحثی است برای بالا بردن ارزش زندگی و اهمیت نفس حیات انسان در جامعه.

مجازات: تحولات و تغییرات تاریخی

گفتم که یک سری سئوال‌ها اساسی مطرح است! از جمله اینکه جرم چیست؟ امروز چیست؟ تاریخاً چه بوده است؟ در جواب باید گفت اصولاً اینکه چه اعمالی جرم شناخته می‌شوند. چه اقداماتی جنایت قلمداد می‌شوند. چه جنایاتی جرم شناخته می‌شوند و چه جنایاتی مجازات می‌شوند. جملگی تاریخاً عوض شده است. واقعیت این است که آستانه جرم و جنایت در طول تاریخ همواره تغییر کرده است و برای تغییر این آستانه مبارزات بسیاری صورت گرفته است. انسانهای بسیاری حتی جان خودشان را از دست داده‌اند. مبارزه برای لغو "مجازات اعدام" هم گوشه‌ای از همین تلاش‌هاست، کوششی در این راستاست.

اجازه بدهید این تغییر تاریخی آستانه جنایت و جرم را روشنتر بیان کنم. زمانی زنده به گور کردن زنان به همراه جسد همسرانشان رسم متداولی بوده است. زنده به گور کردن فرزندان دختر امر عادی بوده است. زمانی اسب دزدی "مجازات اعدام" داشته است. قربانی کردن فرزندان مجاز و مقبول بوده است. همانطور که ابراهیم سر پسرش اسماعیل را گذاشت لب سنگ که او را قربانی کند و ظاهراً خیرخواهی

بهش گفته باباجان بجای کشتن بچه‌ات این گوسفند را قربانی کن! خدا فقط قصد امتحان کردنت را داشت! زمانی، نه چندان دور، به دار آویختن انسانها به خاطر رنگ پوستشان امری عادی بود و عده‌ای شغل کثیفشان این بود. اینها تماما جنایاتی هستند که تاریخا جرم محسوب نمیشدند. نتیجه اینکه اقداماتی که جرم و جنایت محسوب میشوند همواره در طول تاریخ تغییر کرده است. واقعیت این است که این کاتاگوری‌ها تماما محصول تحولات و مبارزات اجتماعی در تاریخ بشرند.

از طرف دیگر اگر به برخی از جوامع معاصر نگاه کنید، می‌بینید اقداماتی هستند که آدمها بخاطر ارتکاب به آنها مجازات میشوند که اصلا نباید مجازاتی داشته باشد. مثلا امروز مقاومت در حین دستگیری جرم است. جرم سنگینی هم دارد. آدم کلی در زمان دستگیری و بعد از دستگیری کتک می‌خورد و تازه حکم زندانش هم افزایش پیدا میکند. در طرف مقابل، جنایاتی هستند که مجازاتی ندارند و اصولا جرم تلقی نمیشوند اما روزانه باعث قتل و کشتار و جهل و عقب ماندگی هزاران هزار انسان‌اند. و مرتکبین به این اعمال راست راه میروند و حتی بخشی از به اصطلاح محترمتترین افراد جامعه کنونی هم بحساب می‌آیند. امروز کسی که برتری طلبی طبقاتی، نژادی، جنسی، ملی، قومی و مذهبی را تبلیغ میکند و مردم را با این باورهای کثیف بار می‌آورد مرتکب جرمی نشده است. این مقولات اصلا جزئی از کاتاگوری جرائم کنونی جامعه نیست. زن ستیزها، شونیستها و کلا استثمارگران مرتکب جرمی نشده‌اند. و یا اینکه امروز تهدید بچه‌ها، ترساندن کودکان جرم محسوب نمیشود. کودک را مرعوب میکنند، می‌ترسانند و با ترس و ارباب و بعضا کتک می‌خواهند بچه را "تربیت" کنند. کتک و تنبیه اصلا بخشی از روشهای جاری "تربیت" در جامعه شناخته میشود.

بالاخره، یک سری اقدامات هستند که انسانها بخاطرش مجازات میشوند بدون اینکه اصلا مرتکب عملی شده باشند. مثلا در دنیای کنونی فقر جرم است. فقیر بودن دارای یکی از بزرگترین مجازاتها است. فقر مبنای محرومیت از بسیاری مزایای اجتماعی است. امروز به علت فقر آدم را از بهداشت محروم میکنند، بخاطر فقر آدم را از تحصیل و علم محروم میکنند، در فقر آدمها را با بیماریهایی میکشند که مدتهاست نسلشان از بین رفته است. و هزار عمل شنیع دیگر از این نوع که منشا آن به عمل و یا اقدام معینی ربط پیدا نمیکند. بلکه مردمانی فقط بخاطر تعلق به بخش پائینی و فقیر جامعه مجازات میشوند.

نتیجتا اینکه چه عملی جرم است و چه اقدامی جرم نیست مورد بحث و جدل است. بادعوا و زور و کشمکش باید ثابت کرد که فلان عمل معین نباید جرم باشد ولیکن فلان اقدام دیگر جرم است و باید مجازات سنگینی داشته باشد. واقعیت این است که تاریخ مجازات به جامعه موجود به ارث رسیده است، اما این تاریخ در هر دوران بر حسب توازن قوای طبقاتی و مبارزات جنبشهای اجتماعی عوض شده است.

در زمینه "مجازات اعدام" هم همینطور است. تاریخا زمینه‌هایی که مردم را بخاطرش اعدام کرده‌اند عوض شده است. اما تاکنون همواره آدمها را اعدام کرده‌اند. زمانی مردم را بخاطر اعتقاداتشان دسته دسته اعدام میکردند و البته هنوز هم در جوامعی این کار را میکنند. زمانی زنان و مردان را بخاطر هم بستر شدن و ابراز عشق و علاقه سنگسار و اعدام می‌کردند، که هنوز هم می‌کنند. امروز در جوامعی آدم را بخاطر عدم احترام و رعایت منافع ملکه و شاه و یا رئیس جمهور اعدام می‌کنند. راستش تاریخ تاکنونی جوامع طبقاتی به اعتباری تاریخ اعدام بشر نیز است. ماحصل قضیه این است که در هر دوره بالاخره این طبقات حاکم بوده‌اند که تعیین کرده‌اند که چگونه بکشند، کی را بکشند، کی بکشند و طی چه مراسمی بکشند. مجازات و اعدام محصول سیاست طبقه حاکم بر جامعه است.

گفتم که کاتاگوریهای جرائم و مجازات تاریخا عوض شده است. اما سؤال این است که تغییر این کاتاگوریها در چه پارامترهایی در جامعه خودش را نشان میدهد؟ اگر بخواهم فقط از یک پارامتر اسم ببرم باید دست روی درجه حرمت انسان در جامعه گذاشت. راستش هر زمان که ارزش و حرمت انسان در جامعه پایین رفته، آدمها را هم گرفته‌اند، شلاق زده‌اند، شکنجه کرده‌اند، کشته‌اند و اعدام کرده‌اند. در آلمان هیتلری ارزش آدمها کم شد، آدمها را در کوره آتش سوزاندند، در رواندا دسته دسته با قمه گردن مردم را زدند، در یوگسلاوی فردی و دسته جمعی مردم را کشتند. زمانی ارزش زن در جامعه در حد انسان نبود نتیجتا چنان جنایات وحشیانه‌ای در حق زنان انجام دادند که تاریکترین صفحات تاریخ را میسازند و بعضا در جوامعی امروزه چنین نیز میکنند. اگر امروز در آمریکا آدمها را بخاطر تکه پیتزایی و بر اساس قانون مجازات "سه خطا" به حبس ابد محکوم می‌کنند، پیش شرطش له کردن حرمت انسان در جامعه است. تهاجم مرتجعین راست در جامعه نیز دقیقا همین حرمت و ارزش انسان را در درجه اول مد نظر دارد. خلاصه اینکه، میزان انسانی بودن جامعه را اساسا باید با درجه حرمت انسان در جامعه و اقداماتی که برای حفظ و ارتقاء این حرمت انجام میدهند، اندازه گرفت. تلاش ما کمونیستها هم در جامعه از جمله بر سر ارتقاء حرمت انسان است.

"مجازات اعدام": فلسفه و هدف

اما فلسفه و هدف از "مجازات اعدام" چیست؟ اگر دلائل مجازات و "مجازات اعدام" را بررسی کنیم دو هدف پایه‌ای را میتوان مشاهده کرد که نقش اصلی‌ای در تعیین فلسفه مجازات بازی میکنند. اولی مجازات بر مبنای انتقام است و دومی مجازات برای اجتناب از تکرار و ارتکاب دیگران به جرم. این دومی تحت عناوین دیگری از جمله عبرت آموزی مجرم و دیگران نیز طرح شده است.

اولین و تاریخی‌ترین مبنای مجازات انتقام است. این فلسفه مجازات عمری به قدمت خود تاریخ دارد. انتقام هدف مجازات است و فورمول آشنایی که در این زمینه وجود دارد این است که "چشم در

مقابل چشم، گوش در مقابل گوش و جان در مقابل جان". موسی و برده داران اینطور عمل میکردند. امروز هم این فلسفه از مجازات در بسیاری از جوامع و از جمله آمریکا به جلوی صحنه آورده شده است. عدالت اجتماعی را هم بعضا بر این مبنا تعریف کرده اند.

دلایل زیادی برای اثبات پوچی و نشان دادن توحش نهفته در این نگرش به قضاوت و فلسفه مجازات موجود است. بعلاوه کمتر جرمی است که اساسا مجازات برابری داشته باشد. معادله "جان در مقابل جان" معادله برابری نیست، هیچ اعدامی معادل و برابر با عمل هیچ قاتلی نیست. هیچ قاتل و جنایتکاری به غیر از دولتهای مجری اعدام به قربانی خود زمان وقوع قتل و چگونگی کشتار و مراسم کشتار را از پیش اعلام نمیکند و هر روز فرد را با یادآوری روزهای باقیمانده به وقوع قتل و اعدامش از خواب بیدار نمیکند. بعلاوه مسئله این است که اصلا انتقام حسی انسانی نیست. این واقعیت سختی است. اما واقعیت است با تمام جوانبش. هدف سیستم قضایی نمیتواند انتقام باشد. انتقام یادگار دوران جهالت بشر است. انتقام کور است. سیستم قضایی میبایست اصلاح جامعه و فرد و مصون داشتن جامعه را مبنای اقدامات خود قرار دهد، ریشه و زمینه انواع جرم و جنایت را از میان بردارد و از اینرو از جامعه حفاظت کند. جامعه انسانی و آزاد نمی تواند و نباید انتقام مبنای قضاوتش باشد.

عبرت آموزی فلسفه دیگر مجازات علاوه بر انتقام است. یعنی اینکه فرد مجازات میشود تا مجرم و مردم عبرت بگیرند که از ارتکاب به اقداماتی اجتناب کنند. نقد ما به این فلسفه از مجازات چیست؟ در درجه اول مسئله این است که کجا حد و مرز و میزان مجازات برای عبرت آموزی مردم را میکشند؟ کجا و چگونه تعیین میکنند که برای عبرت دیگران چقدر باید فرد را مجازات کرد؟ مثلا چرا نباید کل خانواده مجرم را مجازات کرد؟ چرا نباید کل اهالی محله مجرم را مجازات کرد؟ این استدلالات شاید غریب بنظر برسد ولیکن تمامی این اقدامات را تاکنون انجام داده اند. برای عبرت فلسطینی ها کل خانه و زندگی و بعضا دهکده چریک مخالف دولت را بارها و بارها با خاک یکسان کرده اند. بعلاوه در این فلسفه از مجازات فرض این است که هر چقدر مجازات سنگین تر باشد، عامل بازدارنده گی اش هم قوی تر است. حال باید سوال کرد اگر سطح کنونی مجازات "کارآیی مطلوب" را نداشت، آنوقت چه باید کرد؟ چقدر مجازات را باید تشدید کرد تا موثر واقع شود؟ چقدر دوسر مجازات را باید بالا برد تا مردم از تکرار وقوع جرم اجتناب کنند؟ چقدر باید آدم کشت تا زنی بر خلاف میل مذهب با مردی هم بستر نشود؟ تا اخلاقیات کثیف مذهبی خدشه دار نشوند؟ درستی این منطق به میزان نیروی قلدری و توحش و توپ و تانک طبقه حاکمه است و نه هیچ چیز دیگری. واقعیت این است که در این سیستم از مجازات روشن است که دستگاه طبقه حاکمه دارد از فرد بخاطر اقدامات احتمالی آتی جامعه انتقام می گیرد. فرد را بخاطر دیگران مجازات میکنند. هر چقدر هم زورشان برسد بخش فردی و بخش اجتماعی اش را هم

تعیین میکنند. از صد تا ضربه شلاق که من و شما باید بخوریم، ظاهراً بیستاش مال خودمان است و هشتادش مال دیگران. اینهم شد دلیل و فلسفه مجازات من و شما! در این سیاست از مجازات طبقه حاکمه دارد به جامعه می‌گوید که هر کدام از شما از نظر من قصاص کل جامعه را باید پس بدهد. همه شما را من در هر مجازاتی مجازات خواهم کرد. برای به راست راست کردن جامعه هرکدام از شما که دستم بیفتید، باید حساب پست بدهد. این مبنای سیاست قضایی من است. همه مجرم‌اند. همه در مقابل جرم مسئول‌اند. همه باید در هر مجازاتی مجازات شوند.

در رد این فلسفه از مجازات باید گفت که اصلاً کی به دستگاه حاکم حق داده است که فرد را بخاطر درس آموزی دیگران مجازات و یا شنیع‌تر اعدام کنید. این حق را شما از کجا آورده‌اید؟ اگر فرض این است که هدف از مجازات تنبیه فرد خاطیست، پس عبرت آموزی دیگران چه صیغه‌ای است! مگر تمام فرض سیستم موجود این نیست که جامعه سالم است، کارکردش درست است، پس چرا فرد را بخاطر درس آموزی دیگران و مردم میزنند و یا زندانی و اعدام میکنند؟ این دو رویی از چه بابتی است؟ می‌گویند قانون گفته است. می‌گویند حق ما از قانون جامعه ناشی شده است. مگر غیر از این است که حق‌تان را از اینجا بدست آورده‌اید که ابزار قانون‌گذاری و اجرای قانون دستتان است. خودتان قوانین را مینویسید و نتیجتاً خودتان را هم محق میدانید! مگر غیر از این است که حقتان را از قدرت ارتش و زندان و چماق به دستانتان بدست آورده‌اید؟ مگر غیر از این است که این حق را از لوله تفنگتان و از قدرت اقتصادی طبقه‌تان بدست آورده‌اید. این دیگر واقعیتی انکارناپذیر است که جامعه طبقاتی حق‌اش را از قدرت دستگاه سرکوب و قدرت عوامفریبی‌اش در جامعه میگیرد.

"مجازات اعدام":

در دفاع از "مجازات اعدام" می‌گویند که پاداش مجرم جنایی اشد مجازات است. اشد مجازات را هم در جوامعی مثل آمریکا مرگ تعریف کرده‌اند. رایج است که اعدام بهترین ضامن جلوگیری از وقوع مجدد قتل توسط افراد جامعه است. اعدام کم‌خرجترین شیوه مجازات مجرم جنایی است. از مجرم جنایی فقط با مرگ میتوان انتقام گرفت. عدالت تنها با اعدام مجرم جنایی تحقق می‌پذیرد. کسی که به کودکی تجاوز کرده، کسی که کودکی را کشته می‌بایست اعدام شود. خلاصه اینکه اعدام و نابودی فیزیکی مجرم بهترین روش برای مصون داشتن جامعه و جلوگیری از وقوع مجدد جرم است!

اما نقد ما به "مجازات اعدام" چیست؟ قبل از هر چیز باید گفت که اعدام اصلاً مجازات نیست. اعدام کشتن کسی است که در زمان اعدام قادر به انجام جرم و کاری نیست. اعدام جنایت است. اعدام جنایت طبقه حاکم بر علیه آحاد جامعه است. اعدام نابود میکند. اعدام ادامه‌کشتر برده‌دار است. اعدام یعنی کشتار آحاد جامعه توسط سرمایه. اعدام مجازات نیست، چرا که برگشت‌ناپذیر است. اعدام اقدامی

برای اصلاح نیست. در فردای اعدام فردی باقی نمی ماند که اصلاح شود. اعدام یعنی له کردن حرمت انسان در جامعه. اعدام یعنی کشتن حرمت انسانها. یعنی بیجان کردن انسان جاندار. اعدام دست اندازی به نفس حیات در حد نابودی موجودیت انسان است. اعدام عمل انتقام جویانه، نه فردی بلکه دسته جمعی عقل حاکم بر جامعه از فرد مجرم است. عقل و شعور حاکم بر جوامع کنونی هم چیزی جز عقل و منطق سرمایه داری نیست. اعدام هیچ اما و اگر برنمی دارد. هیچ اقدامی نیست که بتوان تصور کرد اعدام پاسخ انسانی اش است.

در دفاع از "مجازات اعدام" میگویند که اعدام عامل بازدارنده قتل و جنایت در جامعه است. این ادعا ظاهراً مقبولیت زیادی در میان مردم دارد. اما این دروغ طبقه حاکمه است. در جواب باید گفت در جوامع ایکه حکم اعدام بخشی از قانون جزایشان می باشد ما بهیچوجه با میزان کمتری از قتل و جنایت و تجاوز جسمی و جانی مواجه نیستیم. حکم اعدام عامل بازدارنده تجاوز به انسان نبوده و نیست. با خشونت قانونیت یافته نمیتوان جامعه ای را از خشونت مبرا داشت. این عوامفریبی است، این توهم است، این توهم تماماً با توحش در هم آمیخته است. کافی است به جامعه آمریکا نگاه کنید! به میزان جرایم جنایی و به میزان انسانهای در صف اعدام قرار دارند، نگاه کنید! هیچ دو تا ایالتی که حکم اعدام در یکی رایج است و در دیگری وجود ندارد را نمیتوان نشان داد که اعدام بمشابه عامل بازدارنده از وقوع مجدد جرم عمل کرده باشد. تازه اگر هم میکرد بازهم نمیبایست کسی را اعدام کرد، چرا که اعدام فی النفسه نیز شنیع است. آخر این چه جامعه ای است که حکم اعدام و کشتار دولتی باید عامل بازدارنده کشتار و جنایت بحساب آید؟ بر عکس اعدام مشوق و عامل تشدید قتل و جنایت بیشتر در جامعه است. آمار کنونی در آمریکا نشان میدهد که بطور متوسط به ازاء هر صد هزار نفر ۸ قتل در سال صورت میگیرد. در ایالاتی که قانون جزایشان حکم اعدام ندارد میزان متوسط قتل و جنایت حدود ۴ نفر در سال میباشد. در کانادا زمانی که "مجازات اعدام" را لغو کردند میزان جرایم جنایی نیز تنزل پیدا کرد. دلیل مسئله نیز ساده و روشن است. در جوامع ایکه اعدام عملی مشروع قلمداد میشود. مجاز شمرده میشود که آدمها عامدانه کشته شوند. مجاز شمرده میشود که کسی کسی را بکشد. در جامعه ایکه دولت آدم میکشد. دولت بزرگترین آدمکش است. طبیعیست که عده ای هم پیدا شوند که انحصار دولت را بشکنند و خود نیز دست به چنین عمل کثیفی بزنند. اگر کشتن مجاز است، پس چرا فقط دولت باید مختار باشد که بکشد؟ واقعیت این است که با وقوع هر قتلی ما یکبار دیگر شکست سیاست "مجازات اعدام" را مشاهده می کنیم و با هر اعدامی یکبار دیگر توحش نهفته در منطق و شعور جامعه کنونی را می بینیم. اعدام قتل عمد از پیش برنامه ریزی شده است. اعدام قتل عمد جمعی طبقه در حاکم است.

واقعیت این است که هر زمان که در طول تاریخ جامعه به راست چرخید، خشونت جامعه هم

افزایش یافته است. قتل و جنایت هم افزایش یافته است. بعلاوه، اصلاً بنای جوامع کنونی بر پایه خشونت و کشتن آمل و آروزهای انسانها بنا شده است. از طرف دیگر هدف از اعدام وادار کردن جامعه به اطاعت از قوانین و حاکمیت طبقه حاکم است. قرار است با اعدام جامعه را به بند بکشند. هر وقت در جامعه طبقه حاکمه هار شد، خواست مردم را عقب براند، حکم اعدام را هم جلو آوردند. ابتدائاً در مقابله با جرایم بخش خصوصی جلو آوردند تا بهتر بتوانند در دفاع از بخش دولتی بکشند و آدمها را به اطاعت و زنجیر بکشند.

لغو اعدام یعنی جلوی کشتار بالا از پایین را سد کردن. یعنی محدودیت برای توحش بالائیها ایجاد کردن. مبارزه برای لغو اعدام مبارزه‌ای برای ارتقا جایگاه انسان در جامعه است. جامعه انسانی نمیتواند خود را جامعه‌ای متمدن بنامد و همزمان "مجازات اعدام" را بر علیه مردم جاری کند. جلوگیری از "مجازات اعدام" یعنی جلوگیری از زورگویی طبقات حاکم در عریان ترین شکل اش. یعنی اینکه جامعه دارد جلوی توحش قانونی دستگاه کنونی ایستادگی میکند. اعدام میراث دوران تاریخ بربریت انسان است. جامعه امروزی نباید دوران بربریت خودش را از سر بگیرد هیچ لذتی در تکرار این بربریت تاریخی نیست. اعدام و هر نوع تجاوز به جسم افراد باید ممنوع گردد. حیات و زندگی حق تخطی ناپذیر هر انسانی است. از اینرو مبارزه برای لغو "مجازات اعدام" یعنی دفاع از حرمت و شخصیت انسانها در جامعه، یعنی تلاش برای بالا بردن احترام انسان نسبت به خودش، به جامعه و انسانیتش.

ما از اعدام منجریم. برای برانداختنش مبارزه می‌کنیم. جامعه‌ایکه اعدام را جزیی از سیاست جزایی خودش میداند را جامعه کثیفی میدانیم. ما اعدام را رد می‌کنیم چرا که نمیخواهیم کسی بخاطر فعالیت سیاسی اعدام شود، نمی‌خواهیم در جامعه‌ای زندگی کنیم که کسی را تحت لوای خیانت به طبقه حاکمه و میهن و عدم وطن پرستی اعدام کنند. کسی را بخاطر مذهب، بی مذهبی و یا طرد مذهبی اعدام کنند. زنان و مردان را بخاطر رابطه عشقی و جنسی اعدام کنند. نمی‌خواهیم مجرمین جنایی را اعدام کنند. جلوه‌های بروز اعدام امروز در جوامع کنونی چیست؟ "مجازات اعدام" در تمامی این جلوه‌ها باید نقد شود. در تمامی این عرصه‌ها اعدام باید بمثابه جنایت طبقه حاکم بر ضد بشریت نقد و محکوم شود.

اعدام و مجرمین جنایی: عرصه خاکستری

بحث "مجازات اعدام" در عرصه جرائم فردی، یعنی در بخش خصوصی، دریچه‌ای است که از مجرای آن سیاست "مجازات اعدام" را با توسل به آن برای کل جامعه و مردم توجیه میکنند. خیلی از کسانی که "مجازات اعدام" را برای جرایمی از قبیل تعدی به مالکیت و اقدام سیاسی بر علیه دولت و شاه و ملکه رد میکنند در بسیاری از موارد از اعدام مجرم جنایی دفاع میکنند. ظاهراً این آن زمینه

خاکستری است که دفاع از "مجازات اعدام" از کانال آن مجاز شمرده میشود. دستگاه حاکم نیز معمولا برای اثبات ضرورت "مجازات اعدام" در جامعه به احساسات به غلیان آمده و عواطف حدت یافته خانواده‌های مقتولین متوسل میشود. این احساسات مبنای تایید سیاست "مجازات اعدام" قرار داده میشود. اعدام مجرم را دوی درد و درمان نزدیکان قربانی قلمداد میکنند.

اما واقعیت این است که قتل و از دست دادن هر عزیزی ضربه‌ای جبران ناپذیر و کشنده است. هیچ انسانی نمیتواند چشمش را به روی این احساسات و عواطف ببندد و یا نسبت به آن بی تفاوت باشد. سمپاتی و عواطف ما در این عرصه نه با مجرم بلکه تماما با قربانی و نزدیکانش است. بعلاوه ابراز شدیدترین عواطف بر علیه مجرم از طرف نزدیکان قربانی امری کاملا عادی و عکس العملی کاملا قابل فهم است. راستش نمیدانم اگر شخصا روزی در شرایط غیر قابل تصویری در کنار قاتل احتمالی دختر شیرین و دوست داشتنی شش ساله‌ام قرار گیرم، چه عکس العملی از خود نشان خواهم داد. برایم غیر قابل تصور نیست که در حالت جنون به قاتل فرضی دخترم برای نابودیش حمله کنم. این طبیعی ترین احساس و عکس العمل هر انسانی است. اما معضل چیز دیگری است. مسئله این است که قرار نیست من و احساسات بشدت جریحه دار شده‌ام مبنای تثبیت سیاست "مجازات اعدام" قرار گیریم. قرار نیست چنین افرادی در چنین شرایط روحی نابسامانی یعنی پس از وقوع قتل بروند و در نقش قانونگذار جامعه دست به تدوین و نگارش قانون مجازات جامعه بزنند. باید جلوی این ریاکاری و سوء استفاده طبقه حاکم را گرفت. نیازهای روحی و روانی چنین انسانی با قانون "مجازات اعدام" پاسخ نمی‌گیرد. این تبلیغات تماما عوامفریبی دستگاه حاکم است. حقیقت این است که دستگاه حاکم حتی در این شرایط دردناک در پی پیشبرد تثبیت سیاستی ضد انسانی است. واقعا شرم آور است!

اما برخلاف وعده‌های مدافعان اعدام، بر خلاف وعده‌های دادستان و کلانتر و ژورنالیسم معاصر هیچ درجه‌ای از مجازات نمی‌تواند التیام بخش هیچ دردی در این زمینه باشد. این واقعیت تلخی است. اما واقعیت است. اعدام مجرم هیچ کمبودی را در نزد نزدیکان قربانی و جامعه پر نمیکند. اعدام جای خالی هیچ عزیز از دست رفته‌ای را نمی‌پوشاند. بسیاری از کسانی که حتی شاهد اعدام قاتلین نزدیکان خود بوده‌اند، به این واقعیت اذعان کرده‌اند. زمانیکه التهاب ناشی از "هیجان انتقام" و اعدام مجرم پایان می‌پذیرد، تازه درد واقعی شروع میشود. درد اینکه همه چیز تمام شده است. درد اینکه دیگر هیچ مجرای در جلوی این انسانها برای "درمان" واقعی وجود قرار ندارد. مسئله اینجاست که نزدیکان مقتول نیاز شدیدی به کمک و همدردی برای از سر گذراندن چنین فاجعه‌ای دارند. اما طبقه حاکمه با اعدام فرد "کمک و همدردی" خود را به جامعه و نزدیکان فرد ابراز میکند. ظاهرا راه دیگری نیست! این جوهر وعده تئورسینه‌های مدافع اعدام است. قانون حاکم با اجرای حکم اعدام، همزمان حکم پاپانی اقداماتی که برای

"التیام" درد صورت میگیرد را نیز اعلام میکند. فردی اعدام میشود، پرونده‌ها بسته میشوند و جامعه به کار روزمره‌اش ادامه میدهد. اینهم شد چاره درد! اما اعدام درمان نیست. ضد درمان است. واقعیت این است که با وقوع هر قتلی ما یکبار دیگر شکست سیاست "مجازات اعدام" را مشاهده میکنیم و با هر اعدامی یکبار دیگر توحش نهفته در منطق و شعور جامعه کنونی را میبینیم.

جامعه و اعدام:

اما اعدام تنها بخشی از اقداماتی است که برای پایین بردن حرمت انسان در جامعه صورت میگیرد. اعدام یکی از جنایاتی است که برای به بند کشیدن مردم در جامعه صورت میگیرد. امروز برای اینکه مردم اعتراض نکنند، برای اینکه مردم به وضعیت موجود رضایت دهند، آدم را میکشند. هر روزه دارند به مردم توهین میکنند. کودک و پیر و جوان را در گرسنگی و فقر زیر پا له میکنند. در این جامعه زن فرودست است. تحقیر و توهین و خوارشمردنش مجاز است. در این سیستم کودک دارای حقوقی نیست. در این جامعه پیران را دور میریزند. این سیستمی است که بدون استثمار انسان نمیتواند زندگی کند. سنگ روی سنگش بند نمیشود.

در چنین جامعه‌ای، در جاییکه خودپرستی سرمایه دار برای کسب حداکثر سود مبنای فعالیت جامعه قرار داده شده است. استثمار آشکار و سنگدلانه رایج است و تقدیس میشود. در جوامعیکه زندگی و رفاه مردم تابعی از بالا و پایین بازار است. در جامعه‌ایکه با پول میشود شجاعت خرید حتی اگر بزدل و حقیر بود. با پول میشود دوست داشتنی جلوه گر شد، حتی اگر کریه و انزجار آور بود. با پول میتوان عشق، اعتماد، رفاقت و احترام را خرید. در جوامعیکه شخصیت افراد به میزان حجم سرمایه‌شان گره خورده است. راستش در چنین دنیایی نمیتوان از خشونت و جنایت بطور ریشه‌ای اجتناب کرد. خشونت و جنایت سیستماتیک بخشی از کارکرد این جوامع‌اند. محصول چنین نظامی هستند. از اجزای ذاتی این سیستم هستند. این سیستم جنایت را مثل هر کالای دیگری تولید میکند. کارکرد این سیستم چنین شرایطی را تولید و بازتولید میکند. قتل و جنایت و دستگاه قضایی و زندانها لازم و ملزوم یکدیگرند. یکی بدون دیگری نمیتواند وجود داشته باشد. هیچ کسی صبح زود از خواب بلند نمیشود تا تصمیم بگیرد که امروز قرار است من یک جنایتکار باشم. شرایط آدمها زائیده موقعیت داده شده در اجتماع است. انسانها صرفا در محدوده‌های معینی مختارند.

در خاتمه:

حرف آخر ما این است که اعدام شنیع است. ضد انسانی است. شایسته جامعه انسانی نیست. ما ضد اعدام‌ایم، ضد هر نوع اعدام و اعدام هر کسی هستیم. نمیخواهیم در جامعه‌ای زندگی کنیم که هیچ انسانی بیجان شود، کشته شود، اعدام شود.

علی جوادی

* نوشته فوق برمبنای گوشه‌ایی از سخنرانیهای نویسنده در شهرهای تورنتو، ونکوور، لس آنجلس، کینهاک، مالمو و یوتبوری تهیه شده است.